

## A Philosophical Inquiry Into the Origins of Justice in Law as Fairness

Fatemeh Seryan<sup>1</sup>, Mehrzad Shiri<sup>2\*</sup>, Ahmad Asadian<sup>3</sup>

1. PhD student, Department of Public Law, Emirates Branch, Islamic Azad University, Dubai, UAE.

2. Assistant Professor, Department of Public Law, Shiraz Branch, Islamic Azad University, Shiraz, Iran

3. Assistant Professor, Department of Public Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

### Abstract

Justice is the main concern of philosophers and thinkers, has left its most important impact on the science of law. Along with the development of human societies from ancient times to the formation of modern governments, philosophers have offered various definitions of justice. The concept of justice is considered by Greek philosophers as the basis for the formation of this concept in the structure of political societies. Coinciding with the developments of the Middle Ages and the beginning of the Renaissance, law was mixed with another form of justice. Concepts such as just war led to the notion of justice as the most fundamental goal of law. Has enjoyed. In particular, this development has been well reflected in the distributional justice that governs state sovereignty. In this article, the concept of justice among philosophers and its developments from ancient times to the era of modern governments have been studied and concepts such as equality and justice have been considered as alternatives to justice.

**Keywords:** Justice, Fairness, Government, Philosophers, Modern Government



#### Article Type:

Original Research


Pages: 185-212

Received: 2021 September 01

Revised: 2021 November 15

Accepted: 2022 February 27



 This is an open access article under the CC BY licens.

\*Corresponding Author: [shiri.mehrzad@gmail.com](mailto:shiri.mehrzad@gmail.com)

## جستاری فلسفی در باب خاستگاه عدالت در حقوق به مثابه انصاف

فاطمه سریان<sup>۱</sup>، مهرزاد شیری<sup>۲\*</sup>، احمد اسدیان<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری تخصصی، گروه حقوق عمومی، واحد امارات، دانشگاه آزاد اسلامی، دبئی، امارات متحده عربی.

۲. استادیار، گروه حقوق عمومی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

۳. استادیار، گروه حقوق عمومی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

### چکیده

عدالت اساسی ترین دغدغه فلاسفه و اندیشمندان، مهم ترین تأثیر خود را در علم حقوق برجای گذاشته است. همگام با توسعه جوامع انسانی از عصر باستان تا تشکیل دولت های مدرن، فلاسفه تعاریف گوناگونی از عدالت عرضه کرده اند. مفهوم عدالت نزد فلاسفه یونان مبنای شکل گیری این مفهوم در ساختار جوامع سیاسی تلقی می شود. مقارن تحولات قرون وسطی و آغاز دوره نوزایی، حقوق با شکل دیگری از عدالت آمیخته شد. به طوری که مفاهیمی نظیر جنگ عادلانه موجب گردید تا این تلقی از عدالت به عنوان اساسی ترین هدف حقوق مورد توجه قرار گیرد. پس از رنسانس مقارن تشکیل دولت های مدرن، مفهوم عدالت قرین توسعه گردید و معادل هایی نظیر برابری و انصاف از جایگاه ویژه ای نزد فلاسفه و علمای حقوق برخوردار گردیده است. به ویژه نمود این تحول، در عدالت توزیعی که مختص حاکمیت دولت است به خوبی جلوه گر شده است. در این مقاله مفهوم عدالت نزد فلاسفه و تحولات آن از عهد باستان تا عصر دولت های مدرن مورد بررسی قرار گرفته و مفاهیمی نظیر برابری و انصاف به عنوان بدیل هایی برای عدالت مورد توجه واقع شده است.

واژگان کلیدی: عدالت، انصاف، حاکمیت دولت، فلاسفه، دولت مدرن



نوع مقاله: علمی پژوهشی

صفحات: ۲۱۲-۱۸۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۸/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۸



تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده است.

## درآمد

نظریه‌های عدالت در حقوق به بررسی این پرسش فلسفی می‌پردازد که عدالت چیست؟ مفهوم عدالت بخش عمده‌ای از مبانی اخلاق را دربرمی‌گیرد و به عنوان الگویی در بسیاری از نظام‌های حقوقی مورد توجه فلاسفه علم حقوق قرار گرفته است.

عدالت رویایی است که بشر در گذر سالیان به تحقق آن می‌اندیشیده و از بحث برانگیزترین مفاهیم علوم انسانی به شمار می‌رود. این مفهوم گاهی در چارچوب علم اخلاق جلوه‌گر شده و گاه در عرصه جامعه‌شناسی و علوم سیاسی مورد بحث واقع می‌گردد. آنچه که عدالت را از سایر مفاهیم مذکور متمایز ساخته، اهمیت و جایگاه متعالی آن در علم حقوق است. هماهنگی انسان با نظام جهان، عدالت را به عنوان هدف علم حقوق نزد علمای آن پدیدار ساخته به نحوی که در وضع قواعد حقوقی نیل به عدالت مهم‌ترین هدف از ایجاد نظم حقوقی در جوامع بشری محسوب می‌گردد. عدالت، برابری، انصاف و نظم مفاهیمی هستند که در کنار یکدیگر در جهت ایجاد و استقرار نظام‌های حقوقی مورد توجه فلاسفه و علمای حقوق قرار گرفته‌اند.

این مفهوم متعالی که بشر از آغاز تمدن خود می‌شناخته و برای استقرار آن کوشیده، موجب ارائه نظریات مهمی توسط اندیشمندان جهان گردیده است.

افلاطون در کتاب جمهور خود به تفصیل از عدالت سخن گفته است. در منظر او عدالت، زمانی است که تنها تربیت‌یافتگان دامان فلسفه به آن دسترسی دارند که از طریق حس و تجربه نمی‌توان به آن دسترسی داشت. افلاطون همچنین به بیان مفهوم عدالت اجتماعی پرداخته است. به طوری که در این مفهوم، هرکس به کاری دست می‌زند که شایستگی و استعداد آن را دارد.

ارسطو نیز دغدغه عدالت را در سر داشته است و به آن در آثار خود به طور عمیق و جدی توجه کرده است. ارسطو عدالت را به مفهوم اعطای حق به سزاواران دانسته است. وی عدالت را دارای دو معنی عام و خاص می‌داند. در معنای عام، عدالت فضائی هستند که در علم اخلاق، بشر واجد آنها می‌گردد. به نحوی که هرکس به کار ناشایستی دست زند، ستم روا داشته و واجد آن فضائل نیست. عدالت در معنای خاص از دید ارسطو برابر داشتن اشخاص و اشیاء است. در این مفهوم عدالت فضیلتی است که به موجب آن باید به هرکس آنچه را که حق اوست، عطا کرد.

علاوه بر نظریات افلاطون و ارسطو، اندیشمندان دیگری نظیر کانت و جان رالز به ارائه نظریاتی در باب عدالت پرداخته‌اند. لازم به ذکر است، نظریات عدالت محدود به نظریات اندیشمندان مذکور نمی‌گردد و بیان نظریات آنها به دلیل تأثیری است که در علم حقوق به جای گذارده‌اند. همانگونه که برخی فلاسفه دیگر نظیر روسو، اسپینوزا، روبرت نوزیک، جان لاک و مونتسکیو هر یک در نظریات خود مباحثی را به عدالت اختصاص داده‌اند که بیان آنها تحقیق جامع‌تری را می‌طلبد. با توجه به آنچه بیان شد حال پرسش اصلی این است که: با توجه به مفهوم عدالت نزد فلاسفه، چه تحولاتی از عهد باستان تا عصر دولت‌های مدرن صورت گرفته است؟ در این راستا نگارندگان در تلاش هستند که با مرور مهم‌ترین نظریات در این عرصه بدین سؤال پاسخ دهند.

از باب پیشینه تحقیق مهم‌ترین تحقیقات صورت گرفته در این زمینه توسط جان راولز انجام گرفته است. برایان باری، فیلسوف سیاسی معاصر انگلیسی، نخستین جلد از کتاب سه جلدی خود را با عنوان نظریه‌های عدالت، بیش‌تر صرف شرح و نقد نظریه‌ی راولز کرده است (بشیریه، ۱۳۸۳، ۱۱۴). گسترده‌ترین و عمیق‌ترین بررسی‌ها در برابر نظریه‌ی عدالت راولز، از سوی جماعت‌گرایان<sup>۱</sup> ارائه شده است که در میان چهره‌های برجسته‌ی آنان باید به مایکل ساندل<sup>۲</sup>، السدیر مکینتایر، چارلز تیلور و مایکل والزر اشاره کرد. یکی دیگر از بررسی‌های اساسی درباره‌ی نظریه‌ی راولز توسط یکی از لیبرال‌های راست‌گرا و به تعبیر بهتر پیش‌گام آن‌ها یعنی روبرت نوزیک انجام شده است که با انتشار متن «آناشی، دولت و آرمان شهر»<sup>۳</sup> به چهره‌ی رقیب و هم‌آورد اصلی راولز بدل شد (Nozick, ۱۹۷۴, ۱۴۵) و از دهه‌ی ۱۹۸۰ به این سو، رساله‌ی نوزیک در کنار نظریه‌ی عدالت، در مجامع آکادمیک آمریکا و انگلستان تدریس شد. رساله‌ی نوزیک که هرج و مرج، دولت و ناکجاآباد هم ترجمه شده است، در واقع در پاسخ به راولز نوشته شد. در حالی که اثر راولز آن قدر بازو و مبهم بود که تعبیر گوناگونی از آن به عمل آمد، اثر نوزیک به راستی در چارچوب سنت «لیبرالیسم راست‌گرا» قرار داشت. او اگرچه رقیب فکری راولز و برجسته‌ترین نظریه‌پرداز لیبرالیسم محافظه‌کار است، عمق و جامعیت و اغماض ناپذیری نظریات راولز را ستوده است؛ به تعبیر وی: «نظریه‌ی عدالت، کتابی قوی،

1. Communitarians.

2. Michael sande.

3. See :Nozick, Robert :Anarchy ,State and Utopia ,Blak well.1974 ,

عمیق، هوش‌مندانه و اثری منظم و سیستماتیک در اندیشه‌ی سیاسی و فلسفه‌ی اخلاق است که از زمان جان استورات میل تاکنون نظیرش مشاهده نشده است... فیلسوفان معاصر یا باید در چارچوب نظریه‌ی راولز کار کنند و یا دلیل نپرداختن به او را بازگو کنند.» (Nozick, ۱۹۷۴, ۳۲۶).

باری، مقاله حاضر، ضمن بیان نظریات فلاسفه در باب عدالت، به جنبه‌های اساسی و بحث برانگیز هر یک از آنها پرداخته و در این منظر معادل‌های عدالت نظیر برابری و انصاف نیز در بیان مفاهیم عدالت مورد توجه نگارنده قرار گرفته است. در نهایت پژوهش پیش رو با روشی توصیفی-تحلیلی و کتابخانه‌ای مترصد آن است که ضمن بیان نظریات فلاسفه در باب عدالت به جنبه‌های اساسی و بحث برانگیز هر یک از آن اندیشه‌ها بپردازد. گذشته از این، محققین در پی دو هدف اساسی هستند. اول آشنایی خوانندگان با چگونگی تکوین اندیشه‌ها در باب عدالت و نهایتاً درک عمیق از تغییرات و تحولات مفهومی عدالت.

## ۲- مفاهیم عدالت در منظر فلاسفه

تعریف عدالت طی بررسی مفاهیم آن از منظر فلاسفه ارائه خواهد شد اما بیان برخی از تعاریف متداول از مفاهیم عدالت ضروری به نظر می‌رسد.

در نظر فیلسوفان عدالت عبارتست از اصل آرمانی یا طبیعی یا قراردادی که معنی حق را تعیین می‌کند و احترام به آن و رعایت آن را در عمل ایجاب می‌نماید. عدالت از این جهت که مصدر است مترادف عدل به شمار می‌آید و عدل عبارت است از اعتدال، راستی و میل به حق و حد وسط بین دو طرف افراط و تفریط. اگر عدالت متعلق به شیء مطابق با حق باشد، دال بر برابری و راستی است، اما اگر متعلق به فاعل نباشد دال بر یکی از فضایل اصلی است که افلاطون عدالت را یکی از فضایل چهارگانه به شمار آورده است (طیبا، ۱۳۸۱: ۴۶۱).

عدالت جزئی از فضیلت نیست بلکه تمام فضیلت است. این بیان ابن مسکویه متأثر از نگرش افلاطون است که عدالت را فضیلت در مجموع می‌دانست (در عدالت از منظر افلاطون به این موضوع پرداخته خواهد شد) (طیبا، ۱۳۸۱، ص ۴۶۱).

فلاسفه می‌گویند، عدالت از این جهت که یک فضیلت محسوب می‌شود، شامل دو جنبه است: جنبه فردی و جنبه اجتماعی. جنبه فردی عدالت آن است که از نفسی که عدالت در آن رسوخ کرده است، افعال مطابق حق صادر می‌شود که ماهیت آن اعتدال، توازن،

پرهیز از کار زشت است. جنبه اجتماعی عدالت اگر مورد توجه واقع شود، دال بر احترام به حقوق دیگران و دادن حق هر صاحب حقی است (طیبا، ۱۳۸۱، ص ۴۶۱).

برای عدالت معادل‌های زیر را به کار می‌برند:

عمل عدل و داد، درستی، مجازات به خاطر برقراری عدالت، قوه قضاییه و هیأت قضاوت (لالاند، ۱۳۷۷، ص ۴۱۳).

اگر در یک عبارت بخواهیم مجموع مفاهیم عدالت را خلاصه نماییم عدالت عبارتست از خصیصه آنچه طبق حقی است (لالاند، ۱۳۷۷، ص ۴۱۳).

## ۲-۱- عدالت از دیدگاه افلاطون<sup>۱</sup>

واژه یونانی «دیکایوسون»<sup>۲</sup> در کتاب جمهور افلاطون به «عدالت» ترجمه شده است. همچنین لغت Justice در ترمینولوژی فلسفی افلاطون دارای مفهوم خاص است که به زبان امروزی «اصول و معتقدات اخلاقی» ترجمه می‌شود (فاستر، ۱۳۸۵، صص ۴۰-۴۱).

عدالت در نظر افلاطون عبارت از نوعی استعداد و تمایل درونی است که در انسان مانع از احساسات و انگیزه‌های شدید وی. که طالب منافع خصوصی هستند. شده و بشر را از انجام کارهایی که ظاهراً به نفعش تمام می‌شوند ولی مورد نهي و وجدانش هستند بازمی‌دارد (فاستر، ۱۳۸۵، صص ۴۲).

در منظر افلاطون عدالت جزئی از فضایل انسانی است، شاید این مطلب بیان یک امر بدیهی است که عدالت و عادل بودن فضیلت محسوب می‌شود. اما بازگشت به کلمه فضیلت در زبان یونان باستان، گمان ما را نسبت به برداشت ساده افلاطون از عدالت که ناشی از عدم شناخت ما از مفهوم فضیلت افلاطونی است، بر طرف خواهد کرد.

فضیلت افلاطونی عبارتست از: بهترین حالت یک شیء، فضیلت یک موجود زنده

۱. فیلسوف یونانی که سی و هفت مقاله او پایه و مبنای بخش عمده فلسفه غرب است، افلاطون در ۴۲۷ ق.م در آتن به دنیا آمد بنا بر رسم خانوادگی خویش می‌بایست حرفه‌ای سیاسی در پیش گیرد ولی در عوض از سیاست کناره گرفت تا به نگارش مقالات خویش بپردازد. وی در سال ۳۸۵ ق.م آکادمی را برای آموزش مردان جوان، تأسیس کرد. اثر بزرگ افلاطون «جمهور» یا رساله «مربوط به عدالت» است. به نقل از: سیمور مارتین لیپست، مارتین لیپست، سیمور، دایره‌المعارف دموکراسی، ترجمه فارسی به سرپرستی کامران فانی، نورالله مرادی تهران، وزارت امور خارجه، کتابخانه تخصصی، جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۸۳، ص ۲۱۳.

2. Dikaosune

خاص، حالت مطلقاً قابل ستایش، حالتی که موجود زنده در صورت بهره‌وری از آن، نیک خوانده می‌شود، مطابقت عادلانه با قوانین و حالتی که سبب وقار می‌شود (لطفی و کاویانی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۷۲).

افلاطون در کتاب جمهوری خود چهار صفت اساسی را سازنده فضیلت و علو انسانی به شمار آورده است؛ خرد، شجاعت، رعایت اعتدال و عدالت. این صفات به فضایل چهارگانه مشهورند (فاستر، ۱۳۸۵، صص ۴۳).

افلاطون در تمایز بین عدالت و سایر محسنات دیگر به این نتیجه می‌رسد که عدالت حوزه عمل معینی که منحصر به خودش باشد ندارد و سپس بیان می‌دارد که عدالت نسبت به محاسن دیگر جنبه حسن در مجموع را دارد به این معنی که صفت حسن آفرینی در مجموع در سرشت عدالت نهفته است که آن عنصر مقاوم و نهی‌کننده را که نخستین مظهر عدالت است به ما می‌شناسد. در واقع عدالت عاملی است که انسان را از تعدی و تجاوز و دارا شدن هر آنچه که بیش از حق اوست باز می‌دارد و این، کلیتی زیبا را خلق می‌کند (فاستر، ۱۳۸۵، صص ۴۵).

تعریف عدالت در فلسفه افلاطون شامل جنبه‌های زیر است؛

توافق روح با خویشتن و نظم و درستی اجزای آن نسبت به یکدیگر و در برابر یکدیگر؛ سنجیه‌ای روحی که آدمی به نیروی آن به هر کس آنچه را حق اوست می‌دهد؛ سنجیه روحی که هر کس از آن بهره‌ور باشد، آنچه را به نظرش عادلانه نماید می‌پذیرد، حالتی روحی که سبب می‌شود آدمی در زندگی از قانون پیروی کند؛ برابری اجتماعی؛ حالتی روحی که تابع قوانین است (لطفی و کاویانی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۷۲).

## ۲-۲- عدالت از منظر ارسطو<sup>۱</sup>

اهمیت نظر ارسطو پیرامون عدالت، توجه خاصی است که او به عدالت توزیعی

۱. ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م) پسر پزشک دربار فیلیپ مقدونی (پدر اسکندر کبیر) بود، در آتن زیر نظر افلاطون درس خواند. پس از مرگ افلاطون، به طور گسترده در آسیای صغیر به سفر پرداخت و مدتی کوتاه در مقام معلم اسکندر جوان به مقدونیه بازگشت. در بازگشت به آتن مدرسه لوکایون را تأسیس کرد. ارسطو در کتاب سیاست خود بیان کرد، تنها آدمیان صاحب قوه ناطقه‌اند، که به آنان امکان می‌دهد که درباره خوب و بد و عدل و ظلم بحث و گفت‌وگو کنند و در بیان شهروند می‌گوید: شهروند کسی است که در تصمیم‌گیری‌ها و کارهای اجرایی اجتماع مشارکت می‌کند و به نوبت فرمان می‌راند و فرمان می‌برد.

داشته است. ارسطو عدالت را فضیلتی می‌داند که غایتش، رفاه غیراست و بیان می‌کند که فضیلتی وجود دارد که غایت آن سعادت شخص عمل‌کننده نیست و مبتنی ساختن عدالت بر سعادت شخص عمل‌کننده، خطا می‌داند. ارسطو عدالت را فضیلتی مشکل می‌داند که حقانیتش در خودش است (گمپرتس، ۱۳۷۵، ص ۱۴۸۹).

او عدالت را به دو عرصه تقسیم می‌کند، عدالت به معنی اعم و عدالت به معنی اخص (گمپرتس، ۱۳۷۵، ص ۱۴۸۹). عدالت به معنی اعم را عین فضیلت اخلاقی یا فضیلت به طور کلی به شمار می‌آورد و می‌گوید: چون قوانین به ما امر می‌کنند که همه فضایل را به‌کار ببندیم و اعمال مطابق رذایل را ممنوع می‌سازند، پس همه فضایل و رذایل صور عدل و ظلم‌اند. تنها با این محدودیت که فضایل و رذایل در اینجا نه از نظر نفع شخصی بلکه از دیدگاه نفع غیرنگریسته می‌شوند (گمپرتس، ۱۳۷۵، ص ۱۴۸۹). ارسطو در بحث پیرامون عدالت به معنی اعم آن بیان می‌دارد که «عدالت سرچشمه و آشیانه همه چیزهایی است که مایه سعادت بشر است» (گمپرتس، ۱۳۷۵، ص ۱۴۹۰).

عدالت به معنی اخص از نگاه ارسطو به دو دسته تقسیم می‌شود، عدالت توزیعی و عدالت تصحیحی<sup>۱</sup> یا تنظیمی<sup>۲</sup>. به عقیده ارسطو عدالت توزیعی در این است که هر کس سهمی به نسبت ارزش یا خدمت خود به دست آورد، ارسطو درباره عدالت توزیعی با تأکید بر عدالت سیاسی، عدالت توزیعی را مبتنی بر برابری نسبی می‌داند (لالاند، ۱۳۷۷، ص ۴۱۳). ارسطو عدالت توزیعی را اموری می‌داند که مربوط به تقسیم افتخارات، اموال یا هر گونه امتیازات دیگری که بتوان بین آنان که در زندگی اجتماعی دستی دارند تقسیم کرد و جز به تقسیم امتیازات و ثروت اجتماعی به چیز دیگری اطلاق نمی‌گردد (لالاند، ۱۳۷۷، ص ۴۱۳).

عدالت توزیعی در کنار عدالت تبادلی (مبادله‌ای) به‌کار می‌رود یا به نوعی مفهوم عکس آن را بیان می‌دارد. عدالت مبادله‌ای رابطه افراد را با یکدیگر تنظیم می‌کند. این عدالت شامل دوجنبه است و اگر درست انجام گیرد نیاز به دخالت شخص ثالث ندارد، این در حالی است که شرط اصلی اجرای عدالت توزیعی حضور شخص ثالث است (لالاند، ۱۳۷۷، ص ۱۲۲).

1. Corrective Justice.

2. Regulative Justice.



عدالت توزیعی از طرف یک ساختار فرادست اعم از قوه حاکمه در جامعه یا هر گروهی که منابع را در سیستمی توزیعی می‌کنند، اعمال می‌شود. این توزیع برحسب شایستگی افراد در برخورداری از منابع (خیرها) صورت می‌گیرد. به‌طورکلی عدالت توزیعی تعیین‌کننده روابط بین افراد و دولت و همچنین روابط بین اعضای یک سازمان با گردانندگان منتخب آن اعضا را تعیین می‌کند.

### ۲-۳- عدالت از منظر سنت آگوستین<sup>۱</sup>

جامعه‌ای که آگوستین آن را شهر خدا می‌نامد هدفش در دنیا تحقق بخشیدن به دو مطلوب بزرگ یعنی صلح و عدالت است، او در اثر معروف خود کتاب «مدینه الهی» یا «شهر خدا» این شهر را به آن جامعه‌ای اطلاق می‌نماید که کتاب آسمانی بر وجودش گواه است (فاستر، ۱۳۸۵، صص ۳۹۲ و ۳۹۷۲).

در واقع همه آنچه که فراسوی تعریف آگوستین از شهر خدا قرار دارد فضایی است که بی‌عدالتی بر آن متصور است، از نظر او دولت از اهمیت اندکی برخوردار است. جامعه مطلوب او جامعه‌ای مرکب از تمام موجودات بشری تحت سلطنت خداوند است و تنها نظام شایسته حکومت و تسلط بر انسان‌ها نظامی الهی است که در طول مشیت الهی قرار دارد.

از منظر آگوستین دولتی که این نظام الهی را نقض کند با این عمل به دولتی غیرعادل تبدیل گردیده است و در این صورت تبعیت از چنین دولتی به مفهوم حقیقت، عملی ناعادلانه است، بدین ترتیب در تشکیلات چنین دولتی عدالت به معنی مطلق آن وجود ندارد (فاستر، ۱۳۸۵، ص ۴۰۵) و اطاعت شهروندان از چنین دولتی ناعادلانه خواهد بود. از دیدگاه آگوستین «در حکومت‌های زمینی و در میان دولت‌های بت‌پرست عدالت وجود ندارد» عدالت از منظر آگوستین به عنوان یک اصل مسلم عبارت از فضیلتی است که حق را به حق‌دار می‌رساند و عدالتی که انسان را از خدای حقیقی دور می‌کند و

۱. آگوستین قدیس (Augustine .St) به سال ۳۵۴ میلادی در شهر تاگاست واقع در آفریقای شمالی به دنیا آمد. آگوستین در جوانی مانویست بود و تحصیلاتش در کارتاژ، آینده درخشانی را برایش ساخت. در سال ۳۹۱ (یعنی چهار سال پس از پذیرفتن دین مسیح) به رتبه کشیشی نایل آمد و چهار سال بعد اسقف شهر هیپو واقع در آفریقای شمالی شد و تا پایان عمرش در سال ۴۳۰ در آنجا ماند. به نقل از: مایکل برسفورد، پیشین، ص ۳۹۱.

او را به دست اهریمنان می‌سپارد عدالت نیست (فاستر، ۱۳۸۵، ص ۴۰۷). در جایی دیگر می‌گوید: «این چه عدالتی است که بشر را از خدای حقیقی دور می‌کند و زمام اختیارش را به دست شیاطین مطرود می‌سپارد» (فاستر، ۱۳۸۵، ص ۴۰۶). نظریه جنگ عادلانه با نام سنت آگوستین شناخته می‌شود، که به آن پرداخته خواهد شد.

جنگ از جنبه‌های ذاتی سیاست به شمار می‌آید. این عبارت را توسیدید<sup>۱</sup> در اثر معروف خود به نام تاریخ جنگ‌های پلوپونزی<sup>۲</sup> بیان کرده است. او در این کتاب طی بررسی جنگ‌های آتن و اسپارت به بیان مسائل بنیادی جنگ پرداخت (Mc- & Mclean Millan, ۲۰۰۳, P ۲۸۷). او بیان کرد که جنگ همواره ابزاری برای نیل به مقاصد سیاسی و کسب قدرت برای حاکمان به شمار می‌رود.

پس از میلاد مسیح، رواج تفکر مسیحیت، آموزه‌هایی را برای مسیحیان پدید آورد که موجب بی‌زاری آنان از جنگ شد، به طوری که مسیحیان اولیه با خود سلاح حمل نمی‌کردند. پرهیز مسیحیان اولیه از سیاست (McMillan & Mclean, ۲۰۰۳, P ۲۸۷)، ادامه یافت تا آن که مسیحیت دین دولتی امپراطوری روم گردید (ایوانزو و نونام، ۱۳۸۱، ۴۳۴) و این امپراطوری تغییراتی در تفکر مسیحی پدید آورد و رفته رفته آموزه‌های صلح‌طلبانه مسیحیان به سمت سیاست، قدرت و جنگ تمایل پیدا کرد (McMillan & Mclean, ۲۰۰۳, P ۲۸۷).

سنت آگوستین<sup>۳</sup> که او را بنیان‌گذار تئوری جنگ عادلانه می‌دانند، در کتاب شهر خدا بیان کرد؛ مسیحیان ناگزیر از پذیرش واقعیت‌های سیاسی در جهان ویرانی (مملو از گناه)، هستند که در آن زندگی می‌کنند (McMillan & Mclean, ۲۰۰۳, P ۲۸۷).

آگوستین جنگ عادلانه را نشأت گرفته از یک حقیقت لاهوتی می‌دانست که تبعیت از آن موجب سعادت بشر می‌گردید، او حکومتی را بر حق می‌دانست که حکومت خدا باشد و جنگی که در راه خدا باشد را جنگ عادلانه نامیده بود.

بعدها تئوری جنگ عادلانه توسط توماس آکیناس<sup>۴</sup> گسترش یافت، او اصولی را

1. Thucydides.
2. History of Peloponnesian War.
3. Sant Agustine.
4. Thomas Aquinas.

بیان داشت که جنگ عادلانه و غیرعادلانه را از هم متمایز ساخت و شامل اصولی بود که، انگیزه مبادرت به جنگ را بیان می‌کردند و اصولی که ناظر به قواعد حین جنگ بودند. در منظر آکیناس جنگی عادلانه بود که هم انگیزه آن عادلانه باشد و هم رفتار حین جنگ (McMillan & Mclean, ۲۰۰۳, P. ۲۸۷).

آکیناس که اندیشه او مبتنی بر تفکر قرون وسطایی (۷۴-۱۲۲۵) بود سه شرط برای عادلانه بودن جنگ بیان کرد:

الف) جنگ باید از سوی یک مقام حاکم صورت گیرد.

ب) باید علتی عادلانه داشته باشد.

ج) نیات باید خالص و در جهت پیشبرد خیر باشد (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱، ۴۳۵).

سال‌ها بعد هوگو گروسیوس<sup>۱</sup> و واتل<sup>۲</sup> به تئوری جنگ عادلانه که تا آن زمان ماهیتی لاهوتی داشت و نشأت گرفته از تفکر قرون وسطایی بود، ماهیتی ناسوتی<sup>۳</sup> بخشیدند و شرحی زمینی برای این جنگ ارائه کردند (ROBINSON, ۲۰۰۸, P. ۱۱۴).

گروسیوس بعدها حقوقی برای جنگ عادلانه قائل شد، او در کتاب حقوق جنگ و صلح (۱۶۲۵) چهار علت برای عادلانه شدن جنگ ذکر کرد:

الف) دفاع از خود؛

ب) اعمال حقوق؛

ج) جبران خسارت برای صدمات؛

د) تنبیه خطاکار (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱، ۴۳۵).

نظریات گروسیوس و استمرار جنبه‌های کلی نظریات او پیرامون جنگ عادلانه، منشأ تحولاتی در این نظریه گردید، به طوری که تئوری جنگ عادلانه به شکل یک قاعده کارآمد در کنترل مخاصمات مسلحانه مؤثر واقع گردید، همچنین گریز از نگاه آسمانی برای جنگ عادلانه توسط گروسیوس را می‌توان، عاملی در جهت کاهش آثار ویرانگر این جنگ و جلوگیری از سیر آن به سمت تمام جنگ عیار<sup>۴</sup> دانست (OZMANCZYK, ۲۰۰۳, P. ۲۳۴۰).

1. Hugo Grotius (1583-1645).

2. Emerich de Vattel.

3. Secularizing.

۴. جنگ تمام عیار (War Total). این واژه در سال ۱۹۳۵ توسط یک ژنرال آلمانی به نام اریک لوندنرف (۱۹۳۷-۱۸۶۵)، پدید آمد، جنگ تمام عیار به جنگی گفته می‌شود که طرفین در آن از تمام منابع انسانی، مادی، روانی در کسب پیروزی،

هوگو گروسیوس در کنار پوفندرف<sup>۱</sup> طی سال‌های (۹۴-۱۶۳۲) با بیان توسعه‌یافته‌ای که از تئوری جنگ عادلانه ارائه کردند، گامی مؤثر در جهت توسعه حقوق بین‌الملل برداشتند (ROBERTSON, ۲۰۰۲, P. ۲۶۱).

## ۲-۴- نظریه عدالت کانت<sup>۲</sup>

نظریه عدالت کانت در نمای اول به علت تأکید بر آزادی فردی که در قالب آزادی بیرونی آن را بیان داشته است، این تصور را پدید می‌آورد که او عدالت را صرفاً در آزادی فردی و عدم تداخل آن با آزادی دیگران، می‌داند. از طرفی تحلیل عدالت در حقوق مستلزم بررسی جنبه‌های عدالت توزیعی و عدالت اجتماعی در قالب عدالت فراملی و عدالت بین‌المللی است که به نظر می‌رسد این موضوع با نگرش آزادی محور عدالت کانت سازگاری ندارد، اما وقتی به ابعاد کاربردی اصول عدالت کانت می‌رسیم، آنجا که سخن از قانون آزاد مدنی، قانون برابری حقوقی و قانون آزادی سیاسی به میان می‌آید رابطه منطقی اصول عدالت کانت را با عدالت توزیعی و اجتماعی درک می‌کنیم (AUDI, ۲۰۰۱, P. ۴۶۰).

کانت در نظریه عدالت خود، توجهی به مساوات طلبی، رفع تبعیض اقتصادی و محرومیت‌زدایی ندارد. علت این نگرش متفاوت کانت به عدالت آنست که این امور در تلقی او از عدالت جایی ندارند و برای مفهوم عدالت به سه ویژگی اساسی معتقد است: نخست آن که عدالت صرفاً به ارتباط بیرونی (EXTERNAL) افراد با یکدیگر مربوط می‌شود. دوم آن که این مفهوم ارتباطی با آرزوها و تمایلات آحاد افراد جامعه ندارد بلکه منحصرأ به ارتباط میان اراده یک فرد با اراده دیگران معطوف است، سوم آن که عدالت با فرم و قالب ارتباط میان اراده‌های افراد آزاد رابطه عمیقی دارد، به این مفهوم که عدالت در پی ارائه سیستمی قانونی و وضع عادلانه آن، برای اعمال اراده افراد در اجتماع است

استفاده می‌کنند. در این جنگ علاوه بر نظامیان، غیرنظامیان نیز در صورت نیاز، با تمام وسایل ممکن و بدون هرگونه محدودیت اخلاقی مورد حمله قرار می‌گیرند

1. Sumuel Von Pufendorf (1632-1694).

۲. ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) فیلسوف آلمانی عقل‌گرا در سال ۱۷۲۴ در شهر دانشگاهی کونیگسبرگ (کالینگراد) واقع در شرق پروس متولد شد. وی هرگز ازدگاهش را در طول عمر ۸۰ ساله‌اش ترک نکرد. مهم‌ترین اثر کانت کتاب نظریه در باب صلح یا صلح دائمی بود که در سال (۱۷۹۵) آن را برای درک عموم از برخی مفاهیم دشوار فلسفی‌اش به رشته تحریر درآورد.

(واعظی، ۱۳۸۳، صص ۸۹-۹۰).

اصول عدالت کانت توانایی خروج از فضای انتزاعی را داشته به طوری که می توانند به مفاهیمی کاملاً مؤثر در جامعه سیاسی بدل شوند.

اصل اول کانت قانون آزادی مدنی را بیان می کند، اصل دوم بیانگر قانون برابری حقوقی است؛ یعنی همه در برابر قانون یکسانند و قوانین نباید جانبدارانه باشد. اقتضای عدالت توزیع یکسان آزادی مدنی است و کسی مزیت حقوقی بر دیگری ندارد (واعظی، ۱۳۸۳، صص ۹۱-۹۲).

اصل سوم قانون آزادی سیاسی است که ناظر به استقلال هر عضو جامعه به عنوان یک شهروند است، از نظر کانت فقط شهروندان فعال از مزیت آزادی سیاسی برخوردارند (واعظی، ۱۳۸۳، صص ۹۱-۹۲).

کانت آزادی را در گرو حکومت های دموکراتیک می داند همان گونه که حقوق ملت ها را مبتنی بر تأسیس اتحادیه دولت های آزاد که دموکراسی در آن نهادینه شده است، تلقی می کرد.

کانت معتقد بود حکومت هایی که به شیوه دموکراتیک اداره می شوند هرگز علیه یکدیگر به جنگ متوسل نمی شوند. او شفاف بودن روابط بین دولت ها را جایگزین مخفی کاری در روابط آنها و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات میان دولت ها را جایگزین توسل به خشونت به شمار آورده است (سیمور، ۱۳۸۳، صص ۱۰۷۵-۱۰۷۶).

## ۲-۵- نگرش جان رالز پیرامون عدالت

پس از فلاسفه یونان، در حوزه مفاهیم فلسفه سیاسی کمتر از عدالت و مفاهیم مربوط به آن، سخن به میان می آمد، اغلب گزاره هایی که پیرامون عدالت بیان می شد، یا

۱. جان رالز در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ در بالتیمور مریلند متولد شد. دوره دکتری فلسفه را سال ۱۹۵۰ در دانشگاه پرینستون به پایان رسانید و در آن دانشگاه شروع به تدریس کرد تا آن که در سال ۱۹۵۲ به آکسفورد دعوت شد و تا سال ۱۹۵۳ در آنجا ماند. وقتی به آمریکا بازگشت به عنوان استادیار دانشگاه کرنل انتخاب شد و در سال ۱۹۶۰ به دانشگاه MIT و پس از آن در سال ۱۹۶۲ به هاروارد رفت و تا سال ۱۹۹۳ در آنجا تدریس کرد. از رالز آثار مهمی به جای مانده است، نظریه در باب عدالت ۱۹۷۱، لیبرالیسم سیاسی ۱۹۹۳ و آخرین اثر آن حقوق ملت ها بود. رالز کتاب نظریه ای در باب عدالت خود را برای عمومیت بخشیدن به نظریه قرارداد اجتماعی جان لاک و روسو و نظریه کانت، به رشته تحریر درآورد. رالز در سال ۲۰۰۲ در سن ۸۱ سالگی درگذشت.

متأثر از اندیشه آن متفکران بوده و یا حول محور اندیشه قرون وسطی، چرخش می‌کرده است (TALISSE & LACHS, ۲۰۰۸, PP ۶۴۹-۶۵۰).

سال‌های میانی قرن بیستم فلسفه سیاسی با یک رکود قابل توجهی مواجه گردید، به طوری که برخی متفکران گمان می‌کردند که دوران حیات فلسفه سیاسی به پایان رسیده است. وقتی جان رالز در ۱۹۵۰ کتاب نظریه‌ای در باب عدالت خود را به رشته تحریر درآورد به فلسفه سیاسی که متفکران آن زمان آن را مرده می‌پنداشتند، حیاتی دوباره بخشید. به طوری که در قرن بیستم هیچ اثر فلسفی در حوزه فلسفه سیاسی انگلو-آمریکن به گستردگی کتاب نظریه‌ای در باب عدالت<sup>۱</sup> مؤثر واقع نشده است.

جان رالز<sup>۲</sup> که برخی صاحب‌نظران او را بزرگترین فیلسوف سیاسی نیمه دوم قرن بیستم به‌شمار آورده‌اند در کتاب خود صراحتاً بیان کرد: «عدالت نخستین فضیلت یک نهاد اجتماعی به‌شمار می‌رود» (SCHUMAKER, ۲۰۰۸, P ۳۴۴).

رالز ضمن بیان اصول عدالت، جاری شدن این اصول را در جامعه ضروری دانست و بیان کرد، انسان‌ها با توانایی‌ها و مهارت‌های مشابه، حق بهره‌مند شدن از فرصت‌های برابر در زندگی را دارند و این بهره‌مندی باید بدون در نظر گرفتن طبقه‌ای باشد که آنها در آن متولد شده‌اند.

عده‌ای عدالت در منظر رالز را عدالت لیبرالی یا نوعی لیبرالیسم مساوات‌طلبانه<sup>۳</sup> می‌دانند، دو اثر معروف رالز که عبارتند از نظریه‌ای در باب عدالت (۱۹۷۱) و لیبرالیسم سیاسی (۱۹۹۳) نگرش رالز را پیرامون عدالت بیان می‌دارند (لسناف، ۱۳۸۵، ص ۳۲۸). در چارچوب لیبرالیسم سیاسی این موضوع مطرح است که کدام گزینه بهترین وضعیت را پدید می‌آورد؟ باز توزیع<sup>۴</sup> ثروت باید تا چه حد باشد؟ در جامعه لیبرالی کدام اصول باید راهنمای سیاست‌ها و تصمیمات دولت قرار گیرد؟ (تلیس، ۱۳۸۵، ص ۵۵). پاسخ به این پرسش‌ها ما را به سمت مفهومی از عدالت که رالز بیان داشته است، رهنمون می‌سازد. رالز می‌گوید: «عدالت فضیلت نخستین برای نهادهای اجتماعی است،

1. A Theory of Justice.
2. John Rawls.
3. Egalitarian liberalism.
4. Redistribution.

درست همان طور که صدق و حقیقت فضیلت نخستین برای نظام‌های فکری به شمار می‌رود» (تلیس، ۱۳۸۵، ص ۵۵).

یعنی همان طوری که هر نظام فکری ناصداق را باید رد کرد، عدالت هم مشخصه‌ای است که هر نظام اجتماعی فاقد آن، ناپذیرفتنی است. البته اصطلاح «عدالت» در معانی مختلف و به شیوه‌های مختلفی به کار گرفته می‌شود؛ مثلاً واژه عادلانه در توصیف چیزهایی مثل حکومت، قوانین و احکام قضایی و رفتار فردی به کار می‌رود، اما آنچه مورد نظر رالز است، بیش از هر چیز عدالت اجتماعی است، عدالتی که او آن را «ساختار پایه‌ای» جامعه می‌داند (تلیس، ۱۳۸۵، ص ۵۵-۵۶).

رالز ساختار پایه‌ای را که عدالت اجتماعی بر آن استوار است چنین بیان می‌دارد: «در نظر ما، موضوع نخست عدالت، ساختار پایه‌ای جامعه است، یا دقیق‌تر بگوییم، شیوه‌ای که نهادهای اجتماعی عمده در توزیع حقوق و تکالیف بنیادین در پیش می‌گیرند و تقسیم مزایای ناشی از همکاری اجتماعی را بر آن اساس معین می‌کنند» (تلیس، ۱۳۸۵، ص ۵۵-۵۶).

این نظریه رالز بعدها در کتاب لیبرالیسم سیاسی معنای دیگری از ساختار پایه‌ای را بیان می‌دارد:

«منظور من از ساختار پایه‌ای نهادهای عمده سیاسی، اجتماعی، اقتصادی جامعه و چگونگی ترکیب شدن آنها در یک نظام وحدت یافته همکاری اجتماعی از نسلی به نسل دیگر است» (تلیس، ۱۳۸۵، ص ۵۵-۵۶).

نخستین اصل رالز به مصالح سیاسی به‌ویژه توزیع آزادی‌ها و حقوق اساسی مربوط می‌شود که به موجب آن، هر شخص باید دارای حق برابر در زمینه برخورداری از گسترده‌ترین نظام تام آزادی‌های اساسی که بتواند آزادی برابر را برای همه فراهم کند، باشد (لیپست، ۱۳۸۳، ص ۹۶۶).

در این اصل عدالت، به مثابه حمایت از حقوق برابر یا آزادی‌های اساسی، که از ویژگی‌های نظم دموکراتیک است تلقی گردیده است (لیپست، ۱۳۸۳، ص ۹۶۶).

رالز در راستای توسعه نظریه لیبرالیسم مساوات طلبانه - که برای نخستین بار توسط او بیان شد و با توجه به اینکه پیروان این نظریه خواستار بیشترین توزیع منافع در یک جامعه هستند - بیان کرد مساوات طلبی آنان بیش از حدی است که در یک جامعه

دمکراتیک برای آن قائل شده‌اند.<sup>۱</sup>

رالز در این اصل، عدالت و برابری و آزادی را توأمأ مورد بررسی قرار داد و دستیابی به عدالت را لازمه برابری و آزادی دانسته است. او ضمن اشاره به برابری برای شهروندان، به اهمیت آزادی تأکید می‌ورزد و در این باره می‌گوید: «هیچ‌یک از ما حاضر نیست آزادی خود را حتی برای بهره‌مند شدن از بهترین منافع در خطر بیاندازد» (HADDOCK, ۲۰۰۵, ۱۴۲ P).

رالز به خاطر اهمیتی که برای آزادی در اصول عدالت خود قائل بود فهرستی از آزادی‌های اساسی را ضمن اصول عدالت خود بیان کرد؛ آزادی اندیشه و عقیده، آزادی بیان و اجتماع و آزادی حق رأی همگانی و تصدی مشاغل دولتی و برخورداری از مالکیت فردی، در امان بودن از بازداشت خودسرانه و توقیف غیرقانونی<sup>۲</sup> و برخی آزادی‌های دیگر را بیان کرد.

در نظر رالز، نخستین مسأله در بحث عدالت، مسأله چگونگی سازمان دادن به نهادهای عمده سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در جامعه است (تلیس، ۱۳۸۵، ص ۵۶).

رالز عدالت را عامل وحدت‌دهنده عناصر پراکنده به‌شمار می‌آورد و از بعد دیگر در هر انسجامی عدالت را جستجو می‌کند و آن را ضروری‌ترین عنصر هر همگرایی به‌شمار می‌آورد. تکیه رالز بر محوریت عدالت در ساختار پایه‌ای و هر سازمان‌دهی عدالت‌محور، موجب کارآمد بودن نظریات او در تحلیل عدالت در ساختار هر نهادی شده است.

عدم توافق حاصل از توزیع، مسأله عدالت را پدید می‌آورد که مورد نظر رالز است، به نظر رالز اگر بتوان شیوه‌ای پدید آورد که عدم توافق را به توافق بدل نماید، مسئله حل می‌شود، توافقی میان افراد ذی‌نفع در مورد توزیع درست مزایا و منافع یا به بیان بهتر اصول درستی که باید در توزیع آنها اعمال شود، یعنی آنچه که در شرایط مناسب مورد توافق همه افراد ذی‌نفع باشد می‌تواند ملاک و معیار مسلم عدالت به‌شمار آید (لسناف، ۱۳۸۵، ۳۴۱).

به نظر رالز، اشخاص نسبت به این مسأله که منافع و سودهای بیشتری که از طریق

1. Paul Schumaker, Op.cit.

2. Freedom of thought, Conscience, Speech, Assembly, Universal Suffrage, Freedom from arbitrary arrest and seizure, The right to hold Public office and personal property.



همکاری آنان به دست می‌آید، چگونه توزیع می‌شود، بی‌اعتنا نیستند و هر یک از آنها برای تعقیب اهدافشان ترجیح می‌دهند سهم بیشتری دریافت کنند، نه کمتر (لسناف، ۱۳۸۵، ۳۲۹).

به همین ترتیب به نیت اثرگذاری افراد در توزیع منابع و به دنبال ادعاهای متفاوت و ناسازگاری که در توزیع منابع مطرح می‌کنند، هر یک می‌خواهند سهم بیشتری از سود به دست آورند و برای همین می‌خواهند قواعد اجتماع را طوری تنظیم کنند که این سهم بیشترشان تضمین شود. این مسأله عدالت است، عدالت از نظر الزماتی است که به توزیع درست منافع و مسئولیت در همیاری اجتماعی برسیم (لسناف، ۱۳۸۵، ۳۲۹).

### ۳- انصاف

دژ نفوذناپذیر قانون گاهی درهم می‌شکند، اما این بار نه از هجوم بی‌قانونی و بی‌عدالتی بلکه از روی الزامی که برای تداوم حقانیت از آن گریزی نیست.

معماران هر نظام قانونگذاری آنگاه که اندیشه قانونمدار خویش را با حقیقت همراه می‌سازند در حالی که جز به برقراری نظم در جامعه نمی‌اندیشند، روح تشنه حقیقت‌شان آنها را به سمت خورشید حق رهنمون می‌سازد، جدالی در ذهن خلاق آنان شکل می‌گیرد و تلاطمی را پدید می‌آورد آنگاه از خود می‌پرسند: کدام راه ما را به آفرینش هر چه بیشتر «حق» در بین ابناء بشر رهنمون می‌سازد؟

آیا قانون به تنهایی می‌تواند در این آفرینش کارساز باشد؟ همین پرسش را میتوان در خصوص عدالت نیز مطرح نمود. عدالت که قانون به پشتوانه آن پدید آمده، آیا چراغ راه ما به سوی سرزمین حقیقت خواهد بود؟ آیا می‌توان توسط عدالت حق را به صاحبان آن بازگرداند؟

«عدالت» به‌عنوان ناب‌ترین واژه دائرةالمعارف بشری که او در راه قانونگذاری و اجرای قانون با آن روبه‌رو است، در تقابل با حق به گونه‌ای دیگر جلوه‌گر می‌شود، مواردی عدالت وقتی با «حق» روبه‌رو می‌گردد، در بیان سخنی که در پیشگاه حقیقت رنگ نبازد با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌گردد.

حصاری که پیرامون عدالت با قانون ساخته‌اند و چارچوبی که قانونگذاران در تدوین قانون با عدالت پدید آورده‌اند، مانع از آن می‌گردد که در حین اجرای قوانین

آنجایی که حق یک انسان از حق مالکیت گرفته تا حق حیات در معرض خطر قرار می‌گیرد، حق از دست رفته اعاده گردد.

بررسی عدالت در برخی مختصات، روشن می‌سازد که اجرای عدالت تحت شرایطی در راستای احقاق حق بوده و در مختصاتی دیگر، اجرای عدالت به معنای دور شدن از مسیر حقانیت تلقی می‌شود، در این حالت اجرای عدالت به حدی دشوار یا غیرممکن به نظر می‌رسد که ارزشمندترین عنصر در راستای دستیابی به حق به عنوان عاملی در جهت تضییع آن جلوه‌گر شده و مانعی در مسیر احقاق حق پدید می‌آورد.

مسلم است، «عدالت» و محوریت آن در نظام قانونگذاری و اجرای قوانین اعاده «حق» و تأمین سعادت بشر است، نه پایمال کردن آن اما وقتی عدالت با برخی شرایط رویارو می‌گردد و در مختصات خاصی قرار می‌گیرد به عنوان عنصری علیه حق عمل می‌نماید.

شرح فوق سؤالی را به ذهن متبادر می‌سازد به این مضمون که: چه باید کرد تا عدالت، که به عنوان آرمانی راستین در بسیاری از همگرایی‌های بشری به شمار می‌رود به صورت عاملی بازدارنده در راستای اعاده حق نمایان نگردد؟ تصوری که از عدالت به عنوان آخرین نقطه امید بشر، طی سالیان پدید آمده است چگونه از بدل شدن به امیدی واهی در امان خواهد ماند؟ عاملی که به نظر می‌رسد مانع از انحراف عدالت از مسیر حقانیت می‌گردد وارد کردن عنصر «انصاف» در جریان قانونگذاری و اجرای قانون است.

### ۳-۱- تعریف انصاف

گرچه تعریف انصاف و بیان مفاهیم آن ضمن بررسی تحول مفهوم آن ارائه خواهد شد، اما برخی از تعاریف مهمی که برای انصاف ارائه شده در شناخت بهتر آن سودمند خواهد بود.

معنای اصلی انصاف عبارتست از تساوی، خوبی، عدالت و این واژه معادل عدالت طبیعی به کار می‌رود. معنای دیگری که برای انصاف ارائه شده مفهوم متضاد قواعد حقوقی محدود را می‌رساند؛ بدین مفهوم که: «انصاف مغایر قوانین ضیق یا قوانین سخت»<sup>۱</sup> در دایره‌المعارف فلسفه تعریفی از انصاف با تأکید بر قضاوت منصفانه ارائه شده

1. Aequitas as against strictumjus or rigorjuris.

است: انصاف شکلي از قضاوت (منصفانه) است که به تعديل و اصلاح بي عدالتي حاصل از اعمال قانون موضوعه با توجه به ويژگي هاي فرد و شرايطي که فرد به آن دچار شده است، مي پردازد.

### ۲-۳- سیر تاریخی تحول مفهوم انصاف

انصاف بخشي از حقوق است که تنها در پرتو توسعه تاريخي آن فهميده خواهد شد (QUINN & ELLIOTT, ۲۰۰۲, P ۷۹). در اين مبحث به دگرديسي انصاف در منظر متفکران غربي پرداخته به طوري که در اين مسير مفاهيم و گزاره هايي که پيرامون انصاف از دوران باستان تا عصر حاضر روايت شده را، به اجمال از نظر مي گذرانيم.

#### ۱-۲-۳- يونان باستان (ارسطو)

پيدايش انصاف به عنوان عنصري در کنار عدالت به يونان باستان بازمي گردد، ارسطو در کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس خود در حالي که به بررسي عدالت مي پردازد به انصاف به مثابه مفهومي متمايز از عدالت پرداخته و بيان مي دارد امر منصفانه در حقيقت عادلانه است اما نه بر اساس قانون بلکه انصاف اصلاح عدالت حقوقي است، قواعد حقوقي که قواعدي عام هستند به دليل وجود مصاديق گوناگون، با گذر زمان و تغيير مکان و برخي شرايط ديگر امکان اجرائي عدالت با توسل به آن قواعد حقوقي دشوار يا غيرممکن مي گردد (کلی، ۱۳۸۲، صص ۶۹-۷۰).

ارسطو در اين مورد بيان مي دارد؛

«اگر پس از وضع يك قاعده عام موردي پيش آيد که به نحوي در چارچوب الگوي عام ننگند، در اين صورت چنانچه اجرائي فرمان مصوب قانونگذار در اين مورد موجب بروز خطا شود کاستي مزبور را طوري اصلاح کنيم که اگر قانون گذار حاضر بود و يا اگر به هنگام وضع قانون از اين مورد آگاهي داشت، همين گونه عمل مي کرد» (کلی، ۱۳۸۲، ص ۷۰).

#### ۲-۲-۳- قرون وسطی

پس از ارسطو از اوایل قرون وسطی تا ۱۱۰۰ ميلادي توجه خاص به انصاف. آن گونه

که در یونان باستان بوده. معطوف نشده است (کلی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۸).  
یکی از نویسندگان آن دوره انصاف را معادل عدالت برتر دانسته که قضاوت مبتنی بر آن اجرای عدالت الهی را به دنبال داشته است (کلی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۸). فاسو یکی از صاحب نظران معاصر درباره انصاف در قرون وسطی می گوید:  
قواعد عام عدالت (انصاف) را وجدان حقوقی آن زمان برای جبران ناهماهنگی میان قانون محدود و خشک از یک سو و عدالت ماهوی از سوی دیگر، فراهم آورده بود (کلی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۸).

در سال های اوج قرون وسطی (۱۱۰۰-۱۳۵۰) انصاف به عنوان عاملی برای تغییر و اصلاح حکم قانون به شمار آمده است، قاضی انصاف را در تعدیل قانون سخت به کار می برد (کلی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۸).

ابهامی که در مورد انصاف در دوران اوج تفکر قرون وسطایی وجود دارد آنست که آیا به کارگیری انصاف تنها محدود به شرایط خاص یک رویداد برای تعدیل قانون سخت بوده یا آن که انصاف عاملی از پیش وضع شده در منابع قانونی سنتی آن دوران وجود داشته است و جزیی از قانون به شمار می آمد.

سنت توماس آکیناس با اقتباس از نظریه ارسطو مبنی بر اینکه انصاف عامل تعدیل کننده قانون سخت است بیان می دارد، به منظور استیفای عدالت در جایی که عدم تعدیل منجر به بی عدالتی می شود می گوید:

قانون به منظور آشکار ساختن مقصود و نیت قانون گذار نوشته شده است. ولی در مواردی پیش می آید که اگر خود او حاضر باشد، به گونه ای دیگر قضاوت می کند. قوانینی که به گونه صحیح وضع شده اند اگر رعایت آنها موجب نقض حقوق (جمع حق) طبیعی شود، ناقص هستند. در چنین مواردی باید نه بر پایه لفظ قانون بلکه مبتنی بر انصاف که مقصود قانون گذار بوده است، رأی داد (کلی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۸-۲۳۹).

### ۳-۲-۳- دوره رنسانس

در اواخر دوران قرون وسطی و آغاز رنسانس که دوره اصلاحات نامیده می شود، میل به انصاف و وجدان در همه جا رایج گردید (کلی، ۱۳۸۲، ص ۲۸۷). با این حال آنچه که در قرون وسطی از انصاف روایت می شد حول محور اندیشه های یونان باستان بوده است.

کریستوفر سنت ژرمن تحت تأثیر مفهوم یونانی و رومی انصاف چنین می‌گوید :  
در هر قاعده حقوقی حتماً به انصاف توجه کن.... انصاف روش عادلانه‌ای است  
که شرایط ویژه هر عملی را در نظر می‌گیرد و همچنین با شیرینی و شفقت ممزوج شده  
است، چنین انصافی می‌بایست همیشه در هر قانون بشری رعایت گردد.... بیش از اندازه  
قانون‌گرا نباش زیرا قانون‌گرایی شدید خطای کثیر می‌آورد.... انصاف از قصد و منظور  
موجود در قانون و نه الفاظ آن برمی‌خیزد (کلی، ۱۳۸۲، ص ۲۸۸).

### ۳-۲-۴- انصاف در نظام‌های حقوقی غرب

پس از قرون وسطی، در دوره رنسانس دادگاه‌های انصاف در انگلستان شکل  
گرفت و انصاف به‌عنوان بخشی از حقوق سرزمین‌های با نظام حقوقی کامن‌لا و آنگلو-  
آمریکن به‌شمار آمد، به‌طوری‌که امروزه انصاف به‌عنوان منبع مجزای حقوق آن کشورها  
شناخته می‌شود. در نظام آنگلو-آمریکن انصاف به‌عنوان منبعی در کنار قانون و برای  
تفسیر و تعدیل آن به‌کار نمی‌رود بلکه در این نظام حقوقی انصاف به‌طور مجزا توسط  
دادگاهی مجزا اعمال می‌شود (HALL, ۲۰۰۲, P. ۲۷۰).

در نظام کامن‌لو انصاف از حقوق کامن‌لو جداست و هر یک از این دو، بخش مجزایی  
از قوانین را شامل می‌شوند اما هر دوی آنها در یک دادگاه اعمال می‌شوند. به‌طوری‌که  
هرگاه بین انصاف و قوانین کامن‌لو تعارض پدید آید، انصاف ترجیح داده می‌شود (EL-  
QUIN & LIOTT, ۲۰۰۲, P. ۷۹).

### یافته‌ها

تحلیل جایگاه عدالت در حقوق مستلزم دستیابی به تعریف عدالت است. مروری  
هر چند گذرا بر مفاهیم عدالت از منظر فلاسفه، ما را در نیل به نزدیک‌ترین تعریف مورد نظر  
حقوقدانان یاری خواهد کرد. که دیدگاه فلاسفه‌ای چون افلاطون، ارسطو، رالز و کانت  
همچنین نگرش سنت آگوستین در باب عدالت در این تحقیق مورد توجه قرار گرفت.  
عدالت در نظر افلاطون عبارت از نوعی استعداد و تمایل درونی است که در انسان  
مانع از احساسات و انگیزه‌های شدید وی. که طالب منافع خصوصی هستند. شده و بشر  
را از انجام کارهایی که ظاهراً به نفعش تمام می‌شوند ولی مورد نهدی وجدانش هستند

بازمی‌دارد. در منظر افلاطون عدالت جزئی از فضایل انسانی است.



## برآمد

به عقیده ارسطو عدالت توزیعی در این است که هرکس سهمی به نسبت ارزش یا خدمت خود به دست آورد، ارسطو درباره عدالت توزیعی با تأکید بر عدالت سیاسی، عدالت توزیعی را مبتنی بر برابری نسبی می‌داند.

به نظر می‌رسد نظریات کانت پیرامون صلح بیش از نظریات او پیرامون عدالت مورد توجه واقع شده است. کانت بیشتر تحت تأثیر اندیشه‌های ژان ژاک روسو، ولف، نیوتن و لایبنیتس بوده است.

جان رالز در باب عدالت به عنوان فیلسوف متأخر نظریات شایان توجهی را بیان داشته است. وی می‌گوید: عدالت، اولین فضیلت برای نهاد اجتماعی است؛ درست همان‌طور که صدق و حقیقت فضیلت نخستین برای نظام‌های فکری به شمار می‌رود. یعنی همان‌طوری که هر نظام فکری ناصداق را باید رد کرد، عدالت هم مشخصه‌ای است که هر نظام اجتماعی فاقد آن، ناپذیرفتنی است. البته اصطلاح «عدالت» در معانی مختلف و به شیوه‌های مختلفی به‌کار گرفته می‌شود؛ مثلاً واژه عادلانه در توصیف چیزهایی مثل حکومت، قوانین و احکام قضایی و رفتار فردی به‌کار می‌رود، اما آنچه مورد نظر رالز است، بیش از هر چیز عدالت اجتماعی است، عدالتی که او آن را «ساختار پایه‌ای» جامعه می‌داند.

رالز ساختار پایه‌ای را که عدالت اجتماعی بر آن استوار است چنین بیان می‌دارد: در نظر ما، موضوع نخست عدالت، ساختار پایه‌ای جامعه است، یا دقیق‌تر بگوییم، شیوه‌ای که نهادهای اجتماعی عمده در توزیع حقوق و تکالیف بنیادین در پیش می‌گیرند و تقسیم مزایای ناشی از همکاری اجتماعی را بر آن اساس معین می‌کنند. «انصاف» عاملی است در جهت پاسداری از حریم قدسی عدالت، به طوری که مانع از آن می‌شود تا با نادیده گرفتن برخی از شرایط اجرای عدالت، موجبات تضییع حق پدید آید.

انصاف به عنوان معادلی ارزشمند برای عدالت، عنصری برای تعدیل آن به شمار می‌آید. بررسی سیر تحول جایگاه انصاف در حقوق در تحلیل جایگاه عدالت در حقوق بسیار حائز اهمیت است و تعارض بین فضای آرمانی عدالت با واقعیت‌های موجود در روند دادرسی، به واسطه انصاف قابل رفع است. هرچند انصاف به عنوان منبع مادی

حقوق در حل و فصل اختلافات مورد توجه دادرسان قرار نمی‌گیرد.

آشنایان با تاریخ فلسفه به خوبی می‌دانند که اصل «عدالت»، یکی از پرماجراترین و جنجال‌برانگیزترین اصول در تاریخ حیات فکری و اجتماعی انسان بوده است. این سیر فکری را می‌توان از دیدگاه‌های مختلفی بررسی و تقسیم‌بندی کرد.

به عنوان مثال اگر ملاک، تقدّم فرد یا جامعه باشد، می‌توان رویکردهای مختلف جریان‌های فکری غرب را در این باره در سه گروه تقسیم کرد:

گروهی، از عدالت تفسیر کمونیستی یا اجتماعی کردند و مطابق آن، جامعه را اصل قرار دادند و مصالح فرد را فدای مصالح جمع نمودند. گروه دیگر، از عدالت تفسیر کاپیتالیستی یا فردگرایانه کردند و آن را با دادن بهای بیش از حد به فرد و ارزش‌های فردی مساوی دانستند. گروه سوم هم پا به عرصه‌ی وجود نهادند که عدالت را مساوی با سودگروی تلقی می‌کردند. از نگاه دیگری نیز می‌توان سیر مفهومی عدالت در اندیشه‌ی سیاسی غرب و نظریات گوناگون در این باره را در سه دیدگاه خلاصه کرد:

دیدگاه نخست عدالت را در مطابقت با قوانین آسمانی می‌داند. اگر رفتارهای انسانی با اصول، قواعد و قوانین ثابت آسمانی مطابقت داشته باشد، این رفتار عادلانه محسوب می‌شود. این نظریه در یونان باستان و قرون وسطا تفاوت داشته است. یونانیان باستان به‌ویژه افلاطون معتقد بودند که هر موجودی نوعی عالی در عالم مثالی دارد و عدالت نیز دارای وجود مثالی است. افلاطون عدالت را در اصل ویژگی نفس فرد می‌داند که در جامعه انعکاس می‌یابد. با تحقق این فضیلت در فرد، هریک از قوای سه‌گانه‌ی عقل، خشم و شهوت در جای خود قرار می‌گیرند و نظم خاصی بر روابط آن‌ها حکم فرما می‌شود و هرکدام وظیفه‌ی خود را عهده‌دار می‌گردند. همه‌ی قوای نفسانی مانند خشم و شهوت باید زیر فرمان عقل قرار گیرند. حکومت نیز شایسته‌ی خردمندان و حکیمان است و بنابر عدالت، طبقه‌ی پاس‌داران و توده‌ی مردم باید در جای خود قرار گیرند و حکیمان بر آنان حکومت کنند و هرکس به کار ویژه‌ی خود مشغول شود و از آن تخطی نکند.

ارسطو اما عدالت را اعطای حق به سزاوار آن می‌داند. او عدالت را فضیلتی برمی‌شمارد که به موجب آن باید به هرکس آن چه را دارد که حق اوست و سزاوار آن است. فضیلت هر چیز در حدّ وسط است و این حد نیز طبیعی به‌شمار می‌رود.

مسیحیان قرون وسطا عالم ملکوت و آسمانی را به جای عالم مثالی قرار می‌دهند



و عدالت را در مطابقت با آن قوانین آسمانی شریعت می‌دانند.

دیدگاه دوم عدالت را به مفهوم مطابقت با قوانین طبیعی و قانون طبیعت معرفی می‌کند. برای آشنایی با عدالت ابتدا قانون حاکم بر طبیعت را باید شناخت و بعد خود را با آن هم‌آهنگ کرد. برای رسیدن به عدالت باید نظم حاکم بر طبیعت را شناخت. چه کسی می‌تواند نظم طبیعی حاکم را بشناسد و براساس آن قوانین عادلانه را وضع کند؟ هابز معتقد است که حاکم (لویاتان) می‌تواند این قانون را بشناسد و وضع کند وگرنه اداره‌ی این حاکم تبدیل به قانون می‌شود. در حالی که بعدها جان لاک به اراده‌ی اکثریت پرداخت. وی قانون عادلانه را در صورت رضایت و اراده‌ی اکثریت وضع‌شدنی می‌داند. عدالت در اوایل دوران مدرن در مطابقت با قانون طبیعت دانسته می‌شد، ولی در این اواخر متفاوت است.

دیدگاه سوم با دیدگاه روسو درافکنده شد. روسو اراده‌ی عمومی را مطرح می‌کند. وی معتقد است که عدالت در مطابقت با قوانین عمومی پدیدار می‌شود. روسو معتقد است برای عادلانه‌گردیدن قانون، باید آن را با منافع جمعی مطابق نمود، نه منافع اکثر یا منافع حاکم.

هابرماس نیز نظریه‌ی اجماع توافق و تفاهم را مطرح می‌کند. وی براساس این نظریه، معتقد است که برای برقراری عدالت، نظام سیاسی باید بر تفاهم و توافق مبتنی باشد.

جان راولز نیز از کسانی است که بر منافع و اراده‌ی عمومی تأکید می‌کند. وی عدالت را به مثابه‌ی انصاف می‌داند و انصاف را تأمین منافع همگان می‌شمارد. از این رو، راولز مفهومی جدید از عدالت را درمی‌افکند که در ادامه به طور مبسوط خواهد آمد.

### ارائه پیشنهادات

۱- در فضای نظری در باب عدالت، عمومات فقهی که مبتنی بر اندیشه علمای اسلامی، غالباً مورد توجه حقوقدانان ایرانی در تدوین قوانین قرار گرفته است. به نظر می‌رسد پرداختن به موازین عدالت از منظر فلاسفه غرب می‌تواند به عنوان تکمله‌ای بر عمومات فوق مورد توجه حقوقدانان واقع شود.

۲- «انصاف» زاییده پیچیدگی روابط تابعان حقوق است خاصیت نفوذ ناپذیر عدالت و بررسی آن در فضایی کاملاً انتزاعی، از دست رفتن پویایی آن را موجب گردیده، اما با ورود انصاف، عدالت به شکلی کارآمد در عرصه اجرای قانون متجلی می‌گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

## الف) فارسی

- ایوانز، گراهام و نونام، جفري (۱۳۸۱) *فرهنگ روابط بين الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران: انتشارات میزان، چاپ اول.
- تلیس، رابرت بی. (۱۳۸۵) *فلسفه راولز*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- فاستر، مایکل برسفورد (۱۳۸۵) *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- طیبا، جمیل (۱۳۸۱) *فرهنگ فلسفی*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: انتشارات حکمت.
- کلی، جان (۱۳۸۲) *تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب*، ترجمه محمد راسخ، تهران: طرح نو.
- گمپرتس، تئودور (۱۳۷۵) *متفکران یونانی*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی، جلد سوم.
- لاند، آندر (۱۳۷۷) *فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه*، ترجمه غلامرضا وثیق، تهران: انتشارات فردوسی ایران.
- لسنای، مایکل، ایچ. (۱۳۸۵) *فیلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر ماهی.
- لطفی، محمد حسن؛ کاویانی، رضا (۱۳۸۰) *دوره آثار افلاطون*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- مارتین لیپست، سیمور (۱۳۸۳) *دایره المعارف دموکراسی*، ترجمه کامران فانی، نورالله مرادی تهران: وزارت امور خارجه، جلد اول، چاپ دوم.
- واعظی، احمد (پاییز ۱۳۸۳) «*نظریه عدالت کانت*»، مجله علوم سیاسی، شماره ۲۳.
- بشیری، حسین (۱۳۸۳)، *لیبرالیسم و محافظه کاری*، تهران: نشر نی.

## (ب) انگلیسی

Audi ,Robert ,*The Cambridge Dictionary of Philosophy* ,Cambridge University Press ,United States of America.2001 ,

Bruce ,Haddock ,*History of Political Thought*, Polity Press, UK, 2005.

Elliott, Catherine and Frances Quinn, *English Legal System*, Great Britain, 2002.

Hall, Kermit L. *The Oxford Copanion to American Law*, Oxford: Oxford University Press, New York, 2002.

Lachs, John & Talisse, Robert (ed), *American Philosophy An Encyclopedia*, Rutledge New York & London, 2008.

Mclean, Ian & McMillan, Alistar, *The Concise Oxford Dictionary of Politics*, Oxford, Oxford University Press, New York, 2003.

Ozmanczyk, Edmund Jan, *Encyclopedia of the United nations and International Agreements*, Rutledge, New York & London, Third edition, 2003.

Robertson, David, *The Rutledge Dictionary of Politics*. Rutledge, London, New York, 2002.

Robinson, Paul, *Dictionary of international security*, Oplity, Uk. 2008.

Schumaker, Paul, *From Ideologies to Public Philosophies*, Blackwell Publishing, USA. 2008.

Nozick ,Robert, Anarchy, *State and Utopia*, Blak well, 1974.